

عنوان: قلب معلم ترك خورده دردهاست

موضوع: تدریس؛ معلمان

پدیدآورنده: نودهی، محمداسماعیل

نشریه: کیهان، ۸۲/۳/۲۸

بازیابی: ۱۳۶۰۲۷۴۰

قلب معلم ترك خورده دردهاست

اجازه بدهید به جاي نوشتن حرف بزدم. مثل سرکلاس راحت و بي تعارف بدور از بازي با کلمات و جمله سازي هاي مقاله گونه گاهي از خودم مي پرسم معلم کيست! بعد متوجه مي شوم اين تنها سؤال من نيست بلکه سؤال اغلب دانش آموزان و دانش آموخته گان نيز هست. ولي هيچکدام جواب روشني نيافته ايم. اما آن چه به ذهن من مي رسد اين است که معلم انساني است مثل همه آدم هاي روي زمين مانند آنها محتاج غذا هوا پوشاك تفريح و... است او هم مثل انسان هاي ديگر زندگي مي کند و فرق کلي اش با ديگران در اين است که بايد رفتارش الگو باشد سعي کند در انظار عمومي مرتكب خطا نشود. چون ممکن است هميشه دو چشم بينا که روزي شاگرد او بوده يا هم اکنون با او سروکار دارند ناظر اعمالش باشند. اگر دانش آموزي معلمش را بيند که به جاي گذر از پل عابر پياده يا عبور از خط کشي از عرض خيابان مي گذرد براي ناگوار است. چون او را نمونه مي پندارد. مخصوصا دانش آموز دوره ابتدائي معلمش را داناي کل مي داند و شايد به همين دليل است که اگر در کلاس هاي دوره ابتدائي از دانش آموزان سؤال شود دوست داريد چکاره شويد اغلب خواهند گفت معلمي را خيلي دوست دارند و هرچه دانش آموزان بزرگتر مي شوند اين آرزوها کاهش مي يابد تا جايي که در دوره دبيران و دانشگاه به حداقل مي رسد. گاه اتفاق مي افتد پدر دانش آموزي استاد دانشگاه است. اگر فرزندش از او سوالي بپرسد که با جواب معلمش يکي نباشد جواب پدر را نمي پذيرد و اصرار دارد که پدر به اندازه معلم نمي داند و گاهي به صراحت مي گويد تو بهتر مي داني يا معلم ما! تصور بچه ها از معلم گاه فوق العاده و برگرفته از همان معصوميت کودکي است. يکي از اساتيد بزرگوار دانشگاه خاطرات زمان کودکي را خاضعانه چنين بيان فرمودند: ما در روستا زندگي مي کرديم يك روز بعد از تعطيلي مدرسه از کوچه به خانه برگشتم. با صحنه عجيبی روبرو شدم. صحنه اي که نمي توانستم به راحتی باور کنم. خانم معلم به خانه ما آمده بود و در اتاقي که اصطلاحا مهمان خانه مي گفتيم خوابيده بود. از مادر پرسيدم چه کسي در مهمان خانه است! گفت خانم معلم تعجب کردم. باورم نمي شد که خانم معلم به خانه ما بيايد. پرسيدم چرا! گفت بنده خدا مريض است. کمي شورباي جو براي بار گذاشته ام. خدايا! چه مي شنوم! خانم معلم! آن هم در خانه ما! شورباي جو! راستي مگر معلم ها هم مي خوابند! عجب! به پشت پنجره رفتم روي پنجه پا بلند شدم خانم معلم کنار اتاق روي پتو خوابيده و چشمانش را بسته بود و به آرامي نفس مي کشيد. باز هم باورم نشد. به لبه پنجره آويزان شدم و چندين بار او را نگاه کردم. نمي دانم چرا! از خانه بيرون دويدم و به در خانه اصغر همکلاسي ام رفتم. با صداي بلند فرياد زدم اصغر اصغر خانم معلم خانه ماست. اصغر کمي مرا نگاه کرد و پرسيد خواب ديدي! يا خيال مي کنی! قسم خوردم. به خدا به مرگ پدرم خانم معلم در خانه ماست. خودم ديديم! چشم هائيش بسته بود و آرام نفس مي کشيد. با همين چشم هاي خودم ديديم! الهي کور شوم اگر دروغ بگويم. اصغر يك جوري شده بود. مرتب مي گفت مي داني اگر دروغ بگوئي پدرت مي ميرد يا خدا کورت مي کند! گفتم بيا بيا با هم برويم. به طرف خانه حرکت کرديم. محمدشاطر و فاطمه عليراد را هم ديديم آنها هم باورشون نمي شد. که معلم به خانه ما بيايد و بخوابد! تا به چشم خودشان نديدند باور نکردند. گاه باخود مي گويم معلم داراي ۲ بعد است. يکي اين که

انسانی است مانند همه انسان های دیگر با يك سري قيد و بندهايي که بنا به ضرورت شغلي در آنها دیده مي شود. مثل اين که دروغ نگويد. لباس مرتب بپوشد. آدم منظمي باشد. و اما بعد ديگرش که فراتر از همه اين هاست تصوري است که يك دانش آموز از معلم در ذهن خود مي سازد که با هيچ کس ديگري هم قابل مقايسه نيست و آن الگو بودن اوست. حالا تصور بفرماييد اين نمونه متعالي انسانيت. براي تامين زندگي روزانه اش تن به کارهايي مي دهد که با حرفه معلمي چندان سازگار نيست چه پيش خواهد آمد! البته همه شغل هاي حلال و مشروع قابل احترام هستند. بله معلمي که براي رفع نيازهاي مادي خود مجبور است در ايام فراغت زماني را که بايد به مطالعه و تحقيق بپردازد و گاهي را که براي تجديد قوا بايد استراحت کند تا روح و جسم خود را براي کلاس فردا آماده نمايد. بايستي در طلب معاش به شاگرددي در مغازه اي بپردازد يا نگرهاني مؤسسه اي را به عهده گيرد و اگر وضع مالي اش اجازه دهد ماشيني مدل پايين دست و پا کند و مسافرکشي نمايد. و واي به حال و روز معلمي که مسافرش يکي از شاگردانش باشد! آن وقت نه تنها دانش آموز شرمنده مي شود که معلم نيز مي شکنند خرد مي شود و آب مي گردد و از خدا مي خواهد که در آن لحظه زمين دهان باز کند و او را در کام خود فرو برد تا بيشتري از اين رنج نکشد! و اگر ايام فراغت را به مطالعه و تحقيق و استراحت بپردازد. بايستي شرمنده عيال و اولاد گردد. راستي چه کسي بايد پاي درد دل معلم بنشيند! يا کيست که معلم بازنشسته اي را که ماهيانه صد و بيست يا صد و پنجاه هزار تومان حقوق مي گيرد پسر دانشجو يا دختر دم بخت دارد و لوازم زندگي اش هم مانند خودش فرسوده و بازنشسته شده يخچال خراب است. تلويزيون تصوير ندارد. عمر فرشتش به آخر رسيده و... ياري دهد! معلمي که سي سال از بهترين ايام زندگي اش را در دورترين نقاط صرف آموزش کرده است و هميشه سعي نموده بگويد علم بهتر از ثروت است. به جايي مي رسد که دلش مي خواهد شاگردان قديمي را دور خود جمع کند و بگويد بلکه فرياد بزند تشخيص من درست نبوده يا شوخي کردم. ثروت از علم بهتر است چون بدون علم مي شود زندگي کرد ولي بدون نان هرگز.

محمداسماعيل نودهي